**اصول، جلسه 41: 2/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که در مورد صحیحة ثانیة زراره صحبت می‌کردیم. در فقرة ثالثة صحیحة ثانیة زراره، این سؤال مطرح شده، فان ظننت انه

«فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقَّنْ ذَلِكَ فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ»

اینجا سؤال زراره منشائش چی بوده؟ مرحوم آقای صدر. در واقع منشأ این سؤال چی بوده که بعداً وقتی امام علیه السلام می‌فرماید قال تغسله و لا تعید الصلاة، زراره می‌گوید لم ذلک. سؤال می‌کند از علتش و یک نوع کأنّ استغراب و تعجبی در سؤال زراره نهفته است.

مرحوم آقای صدر می‌فرمودند که از عبارت زراره استفاده می‌شود که گویا برای نجاست مانعیت واقعیه قائل بوده، یا برای طهارت شرطیة واقعیه قائل بوده به گونه‌ای که باید قبل از صلاة این شرط احراز بشود، این مانع عدمش احراز بشود با فحص و یا امارة عرفیه‌ای فحص امارة عرفیه است برای عدم وجود این مانع. و شخص فحص کرده، پیدا نکرده، نماز خوانده. بعد از نماز آن نجاست را دیده. چون احتمال می‌دهد این نجاست همان نجاستی باشد که از قبل بوده، در نتیجه آن اماریت فحص از بین رفته. این منشأ سؤال شده، از امام علیه السلام سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرمایند آن چیزی که منشأ صحت نماز بوده، این فحص نبوده که با زوال اماریت فحص صحت نماز مورد تأمل قرار بگیرد. بلکه استصحاب بوده که استصحاب لطمه‌ای به آن وارد نشده، بنابراین نماز صحیح است. این تعبیری هست که مرحوم آقای صدر دارند. من عرض می‌کردم که در پاسخ امام علیه السلام، این‌که فحص دخالت ندارد در صحت نماز، هیچگونه اشاره‌ای کم یا زیادی به این نشده. خالی از بُعد نیست، این مطلب که اگر امام علیه السلام بخواهند بفرمایند که فحص دخالت ندارد، این مطلب یک اشاره‌ای به این مطلب باید در کلام امام علیه السلام باشد. من یک چیز دیگری می‌خواهم عرض بکنم، یک مقداری متفاوت از فرمایش ایشان که این اشکال هم به آن وارد نشود. آن این است که ممکن است نه این‌که زراره مطلقا فحص را لازم می‌دانسته. زراره در جایی که ظن به اصابه داشته فحص را لازم می‌دانسته. کأنّه در جایی که ظن به اصابه داشته، آن برایش مشکل بوده. چون آنجا یک اشکالی، جلسة قبل هم اشاره کردم، مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اشاره به این مطلب می‌کنند که اینجا کأنّ زراره تصورش این بوده که اگر استصحاب نباشد، نماز باطل می‌شود در حالی که نیاز به استصحاب نبوده. قاعدة طهارت هم آن هم مشکل نماز را حل می‌کرده. نیاز ندارد که با استصحاب احراز طهارت بشود. قاعدة طهارت هم کفایت می‌کند. اینجا ممکن است زراره در جایی که ظن به نجاست داشته، برایش روشن نبوده که قاعدة طهارت با ظن به نجاست هم جاری است. تصورش این باشد که قاعدة طهارت با ظن به نجاست جاری نیست. به خاطر همین باید با فحص لااقل این یک نوع اماریتی بر عدم نجاست برای خودش تحصیل کند. که امارة بر نجاست به وسیلة فحص تحصیل کند. بعد امام علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند: فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین. حالا این شخص چون ظن داشته، بعد فحص کرده، بعد از نماز که نجاستی را پیدا کرده که احتمال می‌دهد همان نجاست سابق هست، کأن آن فحص اثرش از بین می‌رود، همان ظن را که قبل از نماز داشته، احتمال می‌دهد که آن ظن مانع صحت نمازش باشد. امام علیه السلام می‌فرمایند که نه، لا تنقض الیقین بالشک ابدا، این قید ابدا این هست، ولو شما ظن به اصابه داشته باشید. ظن اصابه مانع اجرای استصحاب نیست. این ابدا که امام علیه السلام تأکید می‌کند. تأکید بر این است که ولو ظن به خلاف هم حاصل شده باشد، این ظن به خلاف مانع اجرای استصحاب نیست. این ممکن است اینجوری عبارت را معنا کنیم. که دیگر آن اشکالی که به مرحوم آقای صدر می‌کردیم وارد نباشد. اشکال آقای روحانی هم به این طریق دفع می‌شود. خود آقای روحانی عرض کردم، ایشان می‌خواهد بگوید کأنّه زراره اصل صحت نماز را می‌دانسته، می‌خواسته ببیند که وجهش چی است. آیا قاعدة طهارت هم استصحاب طهارت هست. این خلاف ظاهر روایت است. ظاهر روایت این است که اصل مطلب برایش محل تأمل بوده و از آن سؤال می‌کند. این یک توضیحی در مورد روایت.

ما عرض می‌کردیم که ثم صلّیت فرأیت فیه، این یک نکته‌ای حالا، نکتة فقه الحدیثی عرض بکنم. این ثم صلّیت فرأیت فیه، در علل به جای صلّیت، طلبتُ است. ثم طلبتُ فرأیت فیه بعد الصلاة. صلّیتُ را بیشتر می‌پسندم. ثمَّ صلّیت به نظرم، صلّیت، طلبتُ، اینها چیز نسخة همدیگر هستند. اختلاف نسخه است و صلّیت بیشتر متناسب هست. البته ثم طلبت فرایت فیه بعد الصلاة، تصریح به نماز خواندنش به وسیلة بعد الصلاة است. شاید متناسب‌تر این باشد که چون نماز خواندن را تصریح کند. این‌که ثم صلّیت ظاهراً بهتر باشد.

اینجا بحث سر این بود که این فرأیتُ فیه. آقایان، مرحوم شیخ، مرحوم آخوند، مرحوم آقای حاج شیخ، این بزرگان فرأیتُ فیه را اینجور معنا کردند که همان نجاست مظنونه را بعد از نماز دیده، به طوری که یقین دارد که نماز را با نجاست خوانده. مرحوم آقای صدر این را قبول نکرده بودند، گفته بودند که اگر فرأیته فیه بود این مطلب درست بود. ولی فرأیت فیه، این مطلب درست نیست، فرأیت فیه معنایش این است که نجاستی که ممکن است همان نجاست سابق باشد، ممکن است نجاست سابق نباشد.

آسید محمد سعید حکیم در المحکم به این تعبیر می‌گویند نه، رأیت فیه هم، ممکن است معنایش همان رأیته فیه باشد، یعنی ضمیر آن مفعول محذوف همان ضمیری باشد که به آن نجاست مظنونه برگردد. و بعد ایشان اشاره می‌کنند، به خصوص با توجه به این‌که در نسخة علل فرأیته فیه دارد، این ما باید بگوییم همان نجاست مظنونه بوده، اینجا ظاهراً نسخة علل هم حجت است. این از باب متعارضین نیست. بلکه از باب نقل به معناست. از باب مجمل و مبیّن است. رأیتُ فیه مجمل هست، رأیتُه فیه این مبیّن هست که مراد همان نجاست سابقه هست که آن نجاست سابقه را بعد از نماز دیده، پس یقین دارد که نماز را با نجاست خوانده. ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند.

ولی به نظر می‌رسد که رأیت فیه، یا رأیته فیه، معلوم نیست، ایشان می‌گوید اینها از باب نقل به معنا است. اینها روشن نیست اینها از باب نقل به معنا باشد. این‌که از باب اختلاف نسخه باشد و اینها شاید روشن‌تر باشد. یک مقداری این‌که بگوییم این نقل به معنای همدیگر هستند، واضح نیست. بنابراین که بگوییم نسخه رأیت فیه بوده، رأیته فیه مثلا نقل به معنایش است، یا امثال اینها، اینها خیلی واضح نیست. و این یک مقداری تردیدی هست برای این‌که آیا می‌شود اینها را رأیته فیه را دانست یا ندانست.

حالا در مورد همان نقل به معنا هم یک مقداری باید تأمل کرد. اگر دو نقل داریم، یکی‌شان نقل به معنای دیگری هست، یکی‌شان مجمل است، یکی‌شان مبین است. و یا اینجا ما می‌توانیم به آن مبیّن اخذ کنیم، یک قدری باید تأمل کرد، در جایی که نمی‌دانیم نسخة اصلی کدام است باید چجوری رفتار کرد. البته اینها همه برای این پیش فرض استوار هست که رأیته فیه را مبیّن بدانیم. حاج آقا می‌فرمودند رأیته فیه هم معنایش این نیست که نجاستی که دیده همان نجاست سابق باشد. چون نجاست سابقه‌ای که اینجا فرض شده، یک نجاست معیّن فرض نشده که دنبال یک چیز خاص می‌گشته. دنبال کلی نجاست می‌گشته، الآن هم کلی نجاست را پیدا کرده. اگر این دنبال یک فرد خاصی می‌گشت، خب بگویید آن فرد را بعداً پیدا کرده. اما وقتی دنبال کلی می‌گردد، دنبال کلی گشتن الآن هم کلی را به دست آورده. این کلی معنایش این نیست که همان فردی که همان شکل خاص هست. من مثال می‌زدم که مثلاً ما گاهی اوقات می‌گوییم که من آن موقعی که توان استفاده داشتم، پول نداشتم آن موقعی که آن را به دست آوردم، توان استفاده از آن را ندارم. این توان استفاده از آن، یا آن را به دست آوردم، به دستش آوردم، این معنایش این نیست که همان پولی که قبلاً مثلاً در جوانی که توان استفاده داشتم، پول نداشتم. حالا که به پیری رسیدم، آن را به دست آوردم، توان استفاده ندارم. این توان استفاده از آن را ندارم. از آنجا نه این‌که همان پولی که در جوانی دنبالش می‌گشتم، کلی پول. ولو ضمیر هم به کار ببریم، این ضمیر چون یک شیء خاص برنمی‌گردد، به یک شیء کلی برمی‌گردد، الزاماً آن فرد خاصی نبوده که ما بگوییم همان فرد بعداً آن را پیدا کرده. این است که فنظرتُ فلم ار شیئاً، فلم ار شیئاً، این دنبال یک شیء خاص نمی‌گردد. یک چیزی ندیده. «فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ» یک نجاست خاصه‌ای را دنبالش نمی‌گشته. مرحوم آقای داماد یک مطلبی را دارند که مؤید این است که فرأیته فیه، لازم نیست که یقین داشته باشد که رأیته فیه حتماً آن نجاست سابقه باشد. رأیته فیه می‌تواند نجاستی باشد که ممکن است همان نجاست سابقه نباشد. ایشان می‌فرماید فقرة آخر این روایت را ملاحظه بفرمایید. راوی سؤال می‌کند «إِنْ رَأَيْتُهُ فِي ثَوْبِي وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ» امام علیه السلام این فرض راوی را دو قسمت می‌کنند. قسمت دومش این است که «وَ إِنْ لَمْ تَشُكَّ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ الصَّلَاةَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ» یک فرض سؤال سائل را صورتی می‌دانند که یقین ندارد که این نجاست همان نجاستی باشد که از قبل بوده است. تصریح می‌کند

«لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْ‌ءٌ أُوقِعَ[[1]](#footnote-1) عَلَيْكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ.» بنابراین ان رأیته فی ثوبی درش نخوابیده حتماً همان نجاستی بوده که یقین دارد که نجاست از قبل از نماز واقع است. در نماز هم که ببیند ممکن است نجاست همین الآن ایجاد شده باشد. تصریح روایت این مطلب هست که ان رأیته با ضمیر هم سازگار با این هست که با نجاست نماز را شروع نکرده باشد، و این نجاست، نجاست جدیده باشد. این هم مطلبی هست که مرحوم آقای داماد در تقریراتشان هست، مطلب خوبی هم هست.

اینجا یک نکته‌ای ممکن است شخصی بگوید. بگوید که ان رأیته فی ثوبی با هر دو حالت می‌سازد. هم با این‌که یقین داشته باشد که این نجاست همان نجاست سابقه هست، هم با این‌که این نجاست، نجاست سابقه نیست. شاهدش همین ذیل است. ذیل ان رأیته فی ثوبی و انا فی الصلاة را امام علیه السلام دو شق کرده. گفته که ان رأیته فی ثوبی و انا فی الصلاة گاهی اوقات با علم به این هست که این نجاست همان نجاستی هست که قبل از صلاة بوده، بنابراین یقین پیدا کرده که نماز را، قسمتش را با نجاست خوانده. یک موقعی با این علم نیست. بنابراین این دو صورت، این امام علیه السلام این را دو شق کرده، پس بنابراین ان رأیته فی ثوبی با هر دو سازگار است. پس نمی‌توانیم بگوییم حتماً یقین نداشته است. یک صورت مسأله هم این هست که یقین داشته. پس بنابراین امام علیه السلام این‌که به قاعدة لا تنقض الیقین بالشک تمسک کردند، نمی‌تواند حتماً به این قاعده برای بعد از نماز تمسک کرده باشند. بعد از نماز ممکن است یقین به خلاف حاصل شده باشد، ممکن است یقین به خلاف حاصل نشده باشد، پس بنابراین این تمسک امام به قاعدة استصحاب به ملاحظة قبل از نماز هست و همان اشکالاتی که آنجا هست دوباره زنده می‌شود. این اشکال ما بود.

ولی به نظر می‌رسد که این ان قلت درست نباشد. حالا قبل از این‌که این ان قلت را پاسخ بدهم، یک نکته‌ای در مورد فقه الحدیث این ذیل عرض بکنم، بعد برگردم به پاسخ این سؤال. در مورد فقه الحدیث این ذیل، این‌که این ذیل مراد چی هست. صاحب وافیه این ذیل روایت را اینجور معنا کرده، از مرحوم صاحب وافیه در رسائل و اینها نقل شده که ذیل روایت امام علیه السلام بین صورتی که علم اجمالی شخص داشته و بعد در نماز متوجه می‌شود که با علم اجمالی نماز خوانده، و صورتی که علم اجمالی نداشته تفصیل قائل شده. اذا شککت فی موضعٍ منه، یعنی اصل نجاست را علم داشته، ولی موضع نجاست را نمی‌دانسته. ایشان اینجور معنا می‌کنند.

ولی آن بحث آقای صدر مفصل در فقه الحدیث روایت وارد می‌شوند. من چکیدۀ بحث را عرض می‌کنم. و آقایان دیگر هم دارند، در کلام آقای داماد هم تقریراتشان هست، در متن حاشیه در موردش صحبت شده و جاهای دیگر هم هست. ولی این مطلب صحیح نیست. این اذا شککت فی موضع منه، یک موقعی می‌گفت اذا شککت فی موضعه، یعنی موضع النجاسة که ضمیر «ه» هم برگردد به آن شیء مشکوک، یعنی کأنّ اصل موضع، اصل نجاست مفروغ عنه هست، موضع النجاسة مشکوک است. این یک جور هست. اگر آن باشد، آن مطلب درست است. ولی ظاهر اذا شککت فی موضع منه مراد از منه، ضمیرش به ثوب برمی‌گردد، یعنی شککت فی موضعٍ من الثوب که آیا اصابه شیءٌ او لا. بنابراین این اصل نجاست مشکوک هست. و قطعاً یقین به نجاست نداشتیم. این اینجوری.

مرحوم آقای صدر یکی از استدلالاتی، برای این‌که بگویند این روایت مربوط به تفصیل بین صورت علم اجمالی نیست، آن است که ذیل روایت و ان لم تشک را فرمودند و این لم تشک ظاهرش این است که اصلاً شک ندارد، جنس است، نه این‌که اصل نجاست لم تشک بخواهد نفی علم اجمالی بکند، آن صورت اوّل بگوید علم اجمالی داشته باشیم. این بگوید نه علم اجمالی ندارد، علمش، علم تفصیلی است. اینجوری اصلاً شک نداشته باشد. اینجوری تعبیر می‌کند. البته به نظر می‌رسد به این تقریب نباید بیان کرد. چون اگر اذا شککت فی موضع منه را به علم اجمالی بزنیم، لم تشک هم می‌تواند به قرینة قبل مراد نفی همان شک مقیِّد باشد. گاهی اوقات در آیات قرآن هم هست. مثلاً یک عبارتی آورده می‌شود با یک قیدی، بعد عبارت بعدی آن قید را به اعتبار عبارت قبلی ذکر نمی‌شود. و ذاکرین الله کثیرا و الذاکرات. این یعنی و الذاکرات الله کثیرا. ولی چون در ذاکرین الله کثیراً را ذکر کرده، در ذاکرات آن قید را ذکر نمی‌کند. این خودش یک نوع نحوة سبک بیان هست که به اعتبار قبل این خصوصیت را انسان ذکر نکند. این ان لم تشک می‌تواند مراد این باشد ان لم تشک فی موضع منه. اگر شککت فی موضع منه را ما مراد، فرض کنید اگر به جای این اذا شککت فی موضع منه، اذا شککت فی موضعه بود. اذا شکتت فی موضعه ثم رأیته و ان لم تشک، یعنی لم تشک فی موضعه. در موضعش هم شک نداشته. یعنی موضعش هم می‌دانسته و امثال اینها.

ولی اصل مطلب این هست که مطلب را به این شکل نباید اصلاً مطرح کنیم. اذا شککت فی موضع منه ظاهرش این هست که در موضعی از ثوب شک دارد که نجس هست یا نجس نیست. سؤال این هست که این فی موضع منه چه خصوصیتی دارد؟ برای این قید ذکر شده؟ پاسخ این مطلب این است که اگر در یک موضع خاص لباس انسان شک کرده باشد، بعد از نماز در همان موضع که شک داشته نجاست ببیند، به طور متعارف انسان یقین می‌کند که این همان نجاست سابقه هست. احتمال می‌دهد که در مثلاً روی انگشتش یک چیزی اصابت کرده باشد، یکی از انگشت‌هایش دقیقاً روی همان جایی که شک داشته که نجاست اصابت کرده، می‌بیند الآن نجاست هست. این اطمینان به طور متعارف اطمینان می‌کند که این همان نجاست سابقه هست، بنابراین اطمینان به وقوع نماز در نجاست می‌کند. این در واقع مقدمه است بر این‌که انسان یقین کند که این نجاست، همان نجاستی هست که از قبل تحقق پیدا کرده. به نظر می‌رسد همچنان که آقای صدر هم این را اشاره می‌فرمایند، شککت فی موضع منه مقدمه است برای این‌که رأیتَه، یعنی رأیت همان نجاست سابقه‌ای که ما شکت داشتیم همان نجاست را.

حالا که این فقه الحدیث روایت روشن شد، یک توضیحی برگردیم به آن سؤالی که مطرح کردیم. آن سؤال این بود که، این‌که بعد از نماز انسان نجاستی ببیند، یقین کند که این نجاست همان نجاست سابقه هست، ممکن است یقین کند، ممکن است یقین نکند. بنابراین در سؤال سائل، «فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقَّنْ ذَلِكَ» این مطلب اخذ نشده. فرأیت فیه دو صورت دارد. چرا امام علیه السلام تشقیق شقوق نکرده، اوّلا تشقیق شقوق نکرده. حالا هم که تشقیق شقوق نکرده، وقتی عام هست، بنابراین آن یقینی که مفروض هست را و استصحابی را که می‌خواهد جاری بشود نباید به لحاظ بعد از نماز باشد. این شک، شکی که اینجا اجرا می‌شود به لحاظ قبل از صلاة باید باشد. چون بعد از صلاة الزاماً شک ندارد. ممکن است شک نداشته باشد، ممکن است شک نداشته باشد.

ما در پاسخ این مطلب، این مطلب را عرض می‌کنیم. آن این است که در «فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ» این موضوعی که اخذ شده، ظن دارد که اصابت کرده. اگر اصابه به یک موضع، ظن دارد که به یک موضع مشخصی اصابه کرده، به‌طور طبیعی آن را از سؤال اخذ می‌کرده. «فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ» در سؤال اخذ شده یعنی اصل الاصابة. اما این‌که نسبت به یک موضع خاصی از لباس ظن دارد که اصابت کرده، این موضوع بحث نیست. بحث به خصوص ادامة آن «فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ‌» ادامة آن مطلب هست که صورت قبلی‌اش صورتی بود که علم به اصابه دارد. ولی محل اصابه را اصلاً نمی‌داند کجاست. اینجا ظن به اصل الاصابة است. این ظن به اصل الاصابة هست، اصلاً ممکن است بگوییم صورت مسأله، این صورتی که در ذیل مطرح کرده، ظاهر سؤال این است که ظن به موضع خاصی از لباس تعلق نگرفته. اصابة موضع خاصی از لباس نسبت به نجاست مورد سؤال نیست. بنابراین وقتی اصابة مورد خاصی از لباس مورد صحبت نیست، این‌که بعداً در همان موضع خاص نجاست را دیده، اصلاً مفروض این نیست که شکش به موضع خاصی تعلق گرفته. بنابراین بین فقرة سوم و فقرة آخر تفاوت هست و بنابراین نمی‌شود این دو فقره را با همدیگر مقایسه کرد.

نتیجة بحث این می‌شود که ما سؤال از فرأیت فیه، ظاهرش این هست که نجاستی را دیده، شیءای را دیده که این شیء ممکن است همان شیء قبلی باشد، ممکن است همان شیء قبلی نباشد. و این قید، ما بخواهیم بگوییم مراد همان نجاستی هست که قبلاً دیده، این یک قید زائدی هست که نه در سؤال سائل اخذ شده، و نه در کلام امام علیه السلام به این قید اشاره شده. بنابر این استصحاب به لحاظ بعد از نماز جاری می‌شود و هیچ مشکلی در جریان استصحاب نیست، اصلاً آن بحث‌هایی که آقایان مطرح می‌کنند که چجوری اینجا استصحاب جاری می‌شود و اینها، با این استظهار از روایت به نظر می‌رسد که وجهی نداشته باشد. این این مطلب.

مرحوم شیخ انصاری، این بحث، تقریباً بحث‌های این فقره تمام شد، بحث آن فقرة آخر، آنجا مطرح هست. آن فقرة آخر این هست که باز فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک درش وارد شده. و به آن بر استصحاب تمسک شده.

مرحوم شیخ انصاری اینجا یک اشکالی را مطرح کردند، آن اشکال این است که با توجه به این که فلیس، «فاء تفریعی که اینجا ذکر شده، فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک، اینجا در مورد این ذیل مشکل وجود دارد که بتوانیم تمسک کنیم «ال» الیقین بالشک را باید «ال» عهد بگیریم، نه «ال» جنس. به دلیل این‌که «فاء» تفریع است. «فاء» تفریع نتیجه را بر صغری یا بر کبری می‌شود تفریع کرد. بگوییم زید عالم فیجب اکرامه. به اعتبار این‌که کبری مطوی باشد. یا العالم یجب اکرامه، فیجب اکرام زیدٍ. به اعتبار این‌که صغری مطوی باشد. اینها درست است. ولی این‌که کبری را با «فاء» تفریع به صغری عطف کنیم. بگوییم زید عالم فیجب اکرام العالم. این درست نیست که کبری را بر صغری تفریع کردن مستهجن هست. بنابراین اگر گفتیم زید عالم فیجب اکرام العالم، این «ال» العالم، «ال» عهد است، یعنی این عالم خاص، زید عالم فیجب اکرام هذا العالم. «ال» العالم، «ال» عهد است. بنابراین فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک، «ال» الیقین و الشک، بشود «ال» عهد، «ال» عهد که شد استفادة کبرای کلی از این روایت نمی‌شود کرد.

مرحوم شیخ این اشکال را در این فقرة دوم مطرح کردند. به دلیل این‌که آن در فقرة اوّل فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابداً آن را و لیس به نظرم مرحوم شیخ نقل کردند. در حالی که در هر دو مصدر حدیث که تهذیب و علل باشد، در هر دو در قسمت اوّل هم فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا هست، با فاء هست. بنابراین این اشکال در هر دو فقرة روایت هست، نه در خصوص فقرة دوم که مرحوم شیخ اشکال را در این قسمت مطرح کرده. بنابراین اگر بخواهیم ما الغای خصوصیت بکنیم، باید در هر دو فقره نیاز به القای خصوصیت داریم، نه در خصوص فقرة دوم. ولی به نظر می‌رسد که اصل این مطلب یک نکته‌ای در کلام آقای، آسید محمد تقی حکیم در کتاب المحکم اشاره شده، ولی ازش گذشته‌اند، آن این است که این‌که بگوییم این «فاء» برای ترتیب ذکری هست، این خلاف ظاهر است. نه به نظر من این نه، وجهی ندارد برای این‌که بگوییم خلاف ظاهر هست، «فاء» اینجا می‌تواند برای ترتیب ذکری باشد، ما بحث ترتیب ذکری را مفصل در کتاب ارث در ذیل، هم در کتاب ارث، هم در کتاب عده، آیات عده که بحث می‌کردیم، هم در کتاب ارث در مورد این‌که «فاء» ترتیب ذکری‌اش چی هست و مرادش چی هست، مفصل صحبت کردیم، حالا در جلسة آینده هم در این مورد صحبت می‌کنیم. دیگر بحث خاصی ندارد، می‌رویم روایت ثالثة زرارة.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. یا (وقع) [↑](#footnote-ref-1)